

گذار از غرب زدگی و دلالت های آن در تدوین الگوی اسلامی پیشرفت در اندیشه علامه اقبال لاهوری

حسنعلی سلمانیان^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۲۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۰۲

چکیده

این پژوهش در گام نخست، پدیده شوم غرب زدگی (به مثابه سدی بنیادین در مسیر پیشرفت جوامع اسلامی) را از منظر اقبال لاهوری واریسی کرده و سپس الگوی اسلامی پیشرفت و راه های تحقق آن را در اندیشه ایشان ترسیم نموده و به این چهار پرسش کلیدی پاسخ داده است: (۱) ماهیت و پیامدهای زیان بار غرب زدگی؛ (۲) ناکافی بودن غرب مدرن به عنوان الگوی توسعه؛ (۳) ویژگی های الگوی پیشرفت اسلامی مبتنی بر اندیشه اقبال؛ (۴) سازوکارهای عملی اجرای الگوی پیشرفت. یافته ها که با اتکا بر روش توصیفی تحلیلی و مطالعه اسنادی (آثار اقبال و مرتبط با آن) استخراج شده است، نشان داد که غرب زدگی چگونه به فرسایش هویت اسلامی و رکود تمدنی منجر می شود. همچنین کاستی های مدرنیته غربی با استناد به این عوامل ارزیابی گردید: مادی گرایی، فقدان معنویت، ریاکاری ساختاری و خشونت ذاتی آن. در مقابل، الگوی تحول آفرین پیشرفت اسلامی اقبال با محوریت این موارد به دست آمد: (۱) بازگشت به هویت اصیل اسلامی (قرآن، پیامبر و شریعت)؛ (۲) احیای اجتهاد و تأکید بر فقه پویا؛ (۳) عاملیت و تلاش فعال و نقد تفسیرهای جبرگرایانه از مفاهیم دینی؛ (۴) وحدت امت اسلامی؛ (۵) اصلاحات نظام آموزشی به منزله راهبرد عملیاتی برای اجرای الگوی اسلامی پیشرفت که در این نظام آموزشی متعالی باید مسلمانانی متعهد و متخصص پرورش یابند. در انتها ویژگی های این فارغ التحصیلان بیان شد.

کلیدواژه ها: اقبال لاهوری، الگوی پیشرفت، غرب، غرب زدگی، فلسفه خودی.

۱. مقدمه و بیان مسئله

پیشرفت همواره از آرزوها، نیازها و از عوامل دگرذیسی‌های تمدنی بوده است. در پویش‌های تمدنی، سوگمندانۀ جوامع اسلامی که روزگاری خود صاحب تمدنی بوده‌اند که دیگران از آن ارتزاق می‌کردند، اکنون چند سده است که آن فرازمندی تمدنی را از کف داده‌اند. در برابر اما مغرب‌زمین بر دیگران پیشی گرفته و می‌توان گفت چیرگی مطلق یافته و سعی کرده است خود را هسته مرکزی تمدن جهانی و دیگران را حداکثر پیرامون خود تعریف و تثبیت کند. باین حال، خردورزان بیدار شرق در پی جبران این پس افتادگی تاریخی و بازآفرینی شکوه را کد خویش برآمده‌اند.

پرسش بنیادین بر تارک این جستار آن است که: چه نیازها و اقتضائاتی، جبران این واپس ماندگی تاریخی و دستیابی به پیشرفت شایسته تمدن اسلامی را می‌طلبد؟ و کدام طرح می‌تواند الگویی برخاسته از سرچشمه‌های اصیل اسلامی، آگاه به دانش روز و همسو با ویژگی‌های تمدنی جهان اسلام بیافریند؟ به نظر می‌رسد از آنجا که اقبال درک عمیقی از غرب و پدیدۀ ویرانگرِ غرب‌زدگی (از موانع مهم پیشرفت) دارد و آگاهمند به معارف اسلامی است، این ویژگی‌ها پشتوانه نظریِ متقنی برای استنباط الگوی اسلامی پیشرفت از اندیشه او را فراهم می‌آورد. این پژوهش با الهام از دیدگاه‌های او می‌کوشد ضمن نقد ریشه‌ای پدیدۀ غرب‌زدگی، الگویی اسلامی برای پیشرفت ارائه دهد و شیوه‌های اجرایی آن را در عرصه تمدن جهان اسلام تبیین کند.

۲. اهداف و پرسش‌های پژوهش

اقبال لاهوری، «غرب‌زدگی» را سدّ راه پیشرفت جوامع اسلامی به شمار می‌آورد و عمر خویش را مصروف نقد آن نمود تا از رهگذر این نقد، مسیر پیشرفت و احیای شوکت دوباره تمدن اسلامی را ترسیم نماید. بنابراین هدف پژوهش حاضر تبیین الگوی اسلامی پیشرفت با تأکید بر نقد غرب‌زدگی است. بر این پایه، پژوهش حاضر درصدد پاسخگویی به پرسش‌های ذیل است:

- پرسش نخستین: غرب‌زدگی چیست و چه پیامدهای زیانباری را برای جوامع اسلامی به همراه دارد؟ (ماهیت و آسیب‌شناسی غرب‌زدگی)

- پرسش دوم: چرا غرب مدرن به مثابه مرجع اعتماد و الگوی درمان نارسایی‌ها، نامقبول و ناکارآمد است؟ (نقد اعتبار غرب مدرن)
- پرسش سوم: بر اساس منظومه فکری اقبال لاهوری، الگوی بومی پیشرفت برای جهان اسلام چه ویژگی‌هایی دارد؟ (الگوی اسلامی پیشرفت در اندیشه اقبال)
- پرسش چهارم: با تکیه‌گاه اندیشه اقبالی، چه سازوکارهایی برای عملیاتی‌سازی الگوی مطلوب پیشرفت اسلامی می‌توان ارائه نمود؟ (راهکارهای عملیاتی الگوی اسلامی پیشرفت)

۳. پیشینه پژوهش

درباره غرب‌زدگی پژوهش‌های زیادی صورت پذیرفته است. در حوزه کتاب، نخستین آن‌ها به خامه سید فخرالدین شادمان در کتاب «تسخیر تمدن فرنگی» (انتشار ۱۳۲۶) است. او بود که اولین بار این واژه را ابداع کرد. پس از او سید احمد فردید در درس گفتارهایش این مفهوم را پررنگ نمود و از همه پرآوازه‌تر، کتاب «غرب‌زدگی» جلال آل‌احمد است که همچنان‌که خود گفته، متأثر از فردید با کتابی به همین نام (انتشار ۱۳۴۱) این مفهوم را به صورت رسمی وارد گفتمان فکری ایرانیان نمود. بعدها آثار دیگری (کتب و مقالات) نگاشته شد که هرکدام به فراخور علایق نویسنده ابعادی از غرب‌زدگی را تشریح کرده‌اند.

از سوی دیگر درباره الگوی پیشرفت، به‌ویژه بعد از انقلاب اسلامی و مشخصاً از دهه ۱۳۷۰ به این سو، همایش‌های بسیاری درباره الگوی ایرانی اسلامی پیشرفت برگزار شده است که مقالات آن‌ها می‌تواند تا حدودی به عنوان پیشینه این تحقیق محسوب شود؛ چنان‌که آثار قلمی منتشر شده درباره اقبال نیز چنین است؛ اما همان‌گونه که اشاره شد، پژوهش حاضر درصدد تبیین الگوی پیشرفت از منظر اقبال لاهوری است و در این چارچوب، «غرب‌زدگی» به مثابه یکی از بازدارنده‌های بنیادین تحقق عینی پیشرفت جوامع اسلامی قلمداد می‌گردد.

نتیجه اینکه این پژوهش در ملاحظه پیشینه‌شناسی، مطالعه‌ای که به تحلیل الگوی پیشرفت از دیدگاه اقبال، با تأکید بر نقش مخرب غرب‌زدگی پرداخته باشد، شناسایی نکرد. از این رو، این تحقیق می‌تواند به عنوان کوششی نوآورانه در دو عرصه «آسیب‌شناسی نوسازی تمدنی» و «طراحی الگوی پیشرفت مبتنی بر اندیشه‌های اقبال» تلقی گردد.

۴. تعریف مفاهیم

۴-۱. مفهوم «گذار»

گذار اسم مصدر از «گذشتن» به معنای عبور و همچنین اسم مکان به معنای معبر و گذرگاه است (معین، ۱۳۸۱: ۲/ ۱۴۳۶، ۱۴۲۸). نیز به معنای تجاوز و سرپیچی کردن هم آمده است (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۸۹۸۱/ ۱۲). در اینجا مقصود از گذار به معنای نقد و کنار نهادن برای عبور و رسیدن به هدف و اهداف بعد از آن است؛ لذا از دانش‌واژه «گذار» به جای «نقد» استفاده شده است؛ زیرا در این پژوهش، پس از نقد غرب‌زدگی و عبور از این مرحله، به تدوین الگوی اسلامی پیشرفت از منظر اقبال لاهوری خواهیم رسید.

۴-۲. مفهوم «غرب‌زدگی»

تحولات عصر رنسانس، سپیده‌دم دانش‌ها، فناوری‌ها، صنایع و سبک زندگی نوینی در دیار فرنگ به وجود آورد. این الگوی تمدنی نوین‌پاد که تا امروز نیز ادامه دارد، دل‌باختگان بی‌شماری را در جوامع شرقی به کام خویش کشیده است؛ این شیفتگان، چنان مفتون جلالِ ظاهری تمدن غرب گشته‌اند که در خیالِ وسوسه‌پیشرفت، همه میراث خویش را به دیده تحقیر می‌نگرند و به هر پدیده فرنگی با نگاهی آکنده از حسرت و ستایش چشم می‌دوزند.

جلال آل‌احمد - پدر مفهوم‌پردازی «غرب‌زدگی» در ایران - غرب‌زدگی را یک بیماری و آفت‌زدگی‌ای می‌داند که ناشی از خودباختگی در برابر تمدن غرب، به تقلید کورکورانه از ظواهر صنعتی و فرهنگی مغرب‌زمین و بدون درک مبانی آن می‌انجامد. این حالت، با تهی کردن جامعه از هویت تاریخی و توانایی‌های بومی، آن را فقط به مصرف‌کننده‌ای منفعل تبدیل می‌نماید (آل‌احمد، ۱۳۴۱).

امام خمینی (ره) نیز غرب‌زدگی را بیماری و زهری مهلک می‌داند که باعث می‌شود انسانِ غرب‌زده با انکار ظرفیت ذاتی خود، سرچشمه تمامی ترقیات را در غرب ببیند و شرق را محکوم به پیروی مطلق از تمدن غربی ببیند (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۰: ۵۴، ۳۸۸، ۳۸۹، ج ۱۱: ۱۵۶، ۱۷۹، ج ۱۲: ۴).

۴-۳. مفهوم «پیشرفت»

پیشرفت عبارت است از حرکت تکاملی فرد و جامعه به سوی آن‌گونه رشدیافتگی‌ای که بر مبنای دلالت نظری، ارزشی و هنجاری معرفت و حکمت اسلامی مورد شناسایی قرار می‌گیرد. ثمره چنین حرکت تکاملی، شکوفایی یا فعلیت‌یابی امکانات و اشتداد قوای نظری و عملی انسان و به تبع انسان، حیات اعتباری و نهادی

جامعه در راستای نیل به حیات طیبه است (میرمعزی و همکاران، ۱۳۹۵، ج ۳: ۱۰۵۷-۱۰۸۸).

۴-۴. اصطلاح «الگوی اسلامی پیشرفت»

عبارت «الگوی اسلامی پیشرفت» در گفتمان تخصصی در سطوح چهارگانه معنایی عام، میانی، خاص و اخص به کار می‌رود. در گسترده‌ترین سطح، این مفهوم تمامی ابعاد معرفتی نظری، ارزشی، هنجاری و تمدنی راهبردی پیشرفت را در افقی فرابلندمدت در بر می‌گیرد. در سطح میانی، الگو به مثابه نظام ارزشی و هنجاری سازنده معنای پیشرفت و جهت‌دهنده به کنش‌های توسعه‌ای تعریف می‌شود. در معنای ویژه، الگوی اسلامی پیشرفت معطوف به تدابیر راهبردی و کنش‌های تمدنی کلانی است که در افق فرابلندمدت باید محور توجه و اقدام قرار گیرند. در محدودترین برداشت، این اصطلاح بر فرایندهای عملیاتی مشخص در عرصه‌های معین برای تحقق اهداف تعیین شده دلالت دارد.

در این مقاله، الگوی اسلامی پیشرفت در گسترده‌ترین معنای خود مد نظر است که به تعبیری دقیق‌تر، «طرح‌واره‌ای نظام‌مند است که چپستی، چرایی و چگونگی حرکت تکاملی فرد در جامعه اسلامی به سوی رشدیافتگی را - بر پایه دلالت‌های نظری ارزشی، هنجاری و نهادی معرفت و حکمت اسلامی و هم‌سو با اندیشه‌ها و اقتضانات جامعه مسلمان - تبیین و ترسیم می‌نماید» (رمضانی، ۱۴۰۳: ۷-۳۴).

۵. روش پژوهش

این پژوهش، با روش توصیفی تحلیلی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای (به‌ویژه آثار مستقیم اقبال لاهوری)، به تبیین دیدگاه‌های وی درباره «غرب‌زدگی» و ارائه راهکارهای پیشرفت می‌پردازد. در این مسیر، عمدتاً از کتاب «بازسازی فکر دینی در اسلام»، «دیوان فارسی اقبال» و نیز اشعار اردوی او بهره برده شده است. همچنین، آثار پژوهشگرانی که در بررسی اندیشه اقبال مطالعات مهمی را تألیف کرده‌اند، مورد استفاده قرار گرفت.

۶. یافته‌های پژوهش

۶-۱. جوهره غرب‌زدگی و آسیب‌های آن به مثابه مانع پیشرفت تمدنی

پرسش نخستین عبارت بود از اینکه غرب‌زدگی چیست و چه پیامدهای زیانباری را برای جوامع اسلامی

به همراه دارد؟

در پاسخ باید گفت با اینکه اقبال لاهوری دقیقاً از اصطلاح «غرب‌زدگی» استفاده نکرده است اما این اندیشمند برای توصیف این مفهوم، از استعاره‌های شدیدتری بهره برده است؛ استعاره‌هایی چون: مست فرنگ، افسون‌شده غرب، کشته فرنگ، بیگانه عصر، تهی از ذوق و شوق و سوز و درد، بی جوهر، خودباخته، گداخته فرنگ، افسون‌شده تهذیب غرب، کشته فرنگیان، بی‌یقین، یقین مرده، چشم به غیر داشته، نشئه فرنگ، تقلیدگر فرنگ، تاریک‌جان، روشن‌دماغ، کم‌نگاه، بی‌یقین و ناامید، ناکس، منکر ز خود مؤمن به غیر (اقبال لاهوری، ۱۳۶۱: ۳۵۴، ۴۸۲؛ همو، ۱۳۴۳: ۳۹۸-۳۹۹، ۲۵۷، ۴۱۴، ۴۴۵، ۴۵۸، ۴۶۶، ۴۶۷). از این‌رو غرب‌زدگی از منظر اقبال، حالتی است که در آن آدمی مبهوت و مسحور تمدن فرنگ می‌گردد و غرب‌زده کسی است که در ورطه «خودفراموشی» غوطه‌ور و از «سوابق درخشان تمدن اسلامی» خویش غافل است، چنان‌که نه امیدی به فردا دارد و نه فهمی ژرف از حقیقت غرب (اقبال لاهوری، ۱۳۶۸: ۱۴). در حوزه آسیب‌ها نیز غرب‌زدگی باعث بردگی فکر و تقلیدگرایی است؛ چنان‌که سید حسن تقی‌زاده (۱۲۷۸-۱۳۴۸) سناتور دوره پهلوی و از بزرگ‌ترین پیشگامان غرب‌زدگی معترف به این مسئله بود (تقی‌زاده، ۱۲۹۸). اقبال در اینجا با ژرف‌اندیشی نشان می‌دهد که تقلید کورکورانه، نه تنها زخم‌های شرق را التیام نمی‌بخشد، که بر عمق فاجعه می‌افزاید. اقبال غرب‌زدگی را «غلامی» دانسته (اقبال لاهوری، ۱۳۶۱: ۵۷، ۴۷۴) که سبب می‌شود روح انسان مسخ و از خلاقیت و حرکت بازایستد؛ بنابراین وی جسورانه این ویژگی را نشانه بی‌خردی و کمتر از سگ بودن برمی‌شمرد:

آدم از بی‌خردی بندگی آدم کرد / گوهری داشت ولی نذر قباد و جم کرد

یعنی که خوی غلامی ز سگی خوارتر است / من ندیدم که سگی پیش سگی سر خم کرد (همو، ۱۳۶۱: ۲۹۳)

اقبال در سخنی دیگر، تقلید امت اسلامی از غرب را در نهایت مسخرگی معرفی می‌کند؛ زیرا چنین کاری مانند آن است که پرده کعبه مسلمانان، بر اساس اراده کلیسا آراسته شود:

نو نگرده کعبه را رخت حیات / گر ز فرنگ آیدش لات و منات (اقبال لاهوری، ۱۳۴۳: ۳۰۶-۳۰۷)

اقبال توضیح می‌دهد که غرب‌زدگی یا همان خودباختگی تقلیدی، با شیفتگی کورکورانه، ملتی را به عاشقی نابخردانه از معشوقی طماع و حيله‌گر (غرب) وامی‌دارد. نتیجه چه خواهد شد؟ این معشوق بی‌خدا و نیرنگ‌پیشه چه بر سر این عاشق بی‌اندیشه خودباخته خواهد آورد؟ روشن است «اسارت فکر و وابستگی

مطلق»، «نفی ظرفیت‌های تمدنیِ خویشتن» و درنهایت غرب‌زدگی «مرگِ همیشگیِ تمدنیِ جوامع وابسته» را رقم خواهد زد:

فکر شرق آزاد گردد از فرنگ... / .

چون شود اندیشهٔ قومی خراب / ناسره گردد به دستش سیم ناب

میرد اندر سینه‌اش قلب سلیم / در نگاه او کج آید مستقیم (اقبال لاهوری، ۱۳۶۱: ۴۵۸)

مثل آینه مشو محو جمال دگران / از دل و دیده فروشوی خیال دگران

در جهان بال و پر خویش گشودن آموز / که پریدن نتوان با پر و بال دگران (همان: ۶۲)

زندگی بر مراد دیگران / جاودان‌مرگ است نی خواب گران (همان: ۴۷۱)

۲-۶. آسیب‌شناسی غرب‌زدگی به مثابه مانع پیشرفت تمدنی

پرسش دوم این بود که «چرا غربِ مدرن به مثابه مرجع اعتماد و الگوی درمان نارسایی‌ها، نامقبول و ناکارآمد است؟» (نقد اعتبار غرب مدرن)

اقبال لاهوری، با پشتوانه‌ای متشکل از مطالعات نظری ژرف در اندیشهٔ غرب مدرن، و نیز تجربهٔ زیسته در دل جوامع مغرب‌زمین، و از سویی با عبور انتقادی از مرحله‌ای که خود روزگاری در آن مستغرق بوده و حتی از آن دفاع می‌نموده، این نگرش (غرب‌زدگی) را به دلایلی که در ادامه می‌آید، برنمی‌تابد و طرد می‌کند.

۱-۲-۶. کالبدشناسی نظام معنایی مدرنیتهٔ غربی

اقبال، مدرنیتهٔ غربی را دچار گسست هستی‌شناختی از امر متعالی می‌داند. به‌زعم او، غرب پس از طرد کلیسا، دچار انقطاع از معنویت و فروغلتیدن در مادی‌گرایی افراطی شد. این تحول را وی در سرایش شعر «پارلمان ابلیس» (ذاهب، ۱۳۹۷) به مثابهٔ شیطانی‌سازیِ سیاست مدرن بازنمایی می‌کند و نشان می‌دهد که مفاهیم سیاسی نوین، برساختهٔ اندیشه‌های اهریمنی برای غارت دیگران است. رفتار انسان مدرن غربی نیز از دید اقبال، مؤید همین فقدانِ بنیادینِ اخلاقِ دینی و سیطرهٔ پوزیتیویسم مادی و منفعت‌گراست:

فرنگ آیین رزاقی بداند / به این بخشد، از او وامی‌ستاند

به شیطان آن‌چنان روزی رساند / که یزدان اندر آن حیران بماند (همو، ۱۳۶۱: ۵۶۶)

فرنگی را دلی زیر نگیں نیست / متاع او همه ملک است و دین نیست

خداوندی که در طوف حریمش / صد ابلیس است و یک روح‌الامین نیست (همان: ۵۶۴)

اقبال معتقد است مدرنیته دارای پنج ویژگی بنیادین است که عبارتند از:

۱. خودشیفتگی افسارگسیخته (اقبال، ۱۳۴۳: ۳۵۴)؛

۲. گسست از معنویت (اقبال، ۱۳۶۱: ۶۳؛ ۱۳۶۸: ۱۹۶)؛

۳. ریاکاری ساختاری (اقبال، ۱۳۶۱: ۳۱۲)؛

۴. ستیزه‌جویی با حق و فتنه‌انگیزی (اقبال، ۱۳۴۳: ۴۳۰)؛

۵. پیشرفت مبتنی بر خشونت سیستماتیک (همان: ۴۰۸).

در این باره اشعار ذیل قابل توجه است:

فریاد ز افرنگ و دلاویزی افرنگ / عالم همه ویرانه ز چنگیزی افرنگ (همان: ۴۹)

کشتن بی‌حرب و ضرب آیین اوست / مرگ‌ها در گردش ماشین اوست (همان: ۴۷۹)

فرنگ آفریند هنرها شگرف / برانگیزد از قطره‌ای بحر ژرف

کشد گرد اندیشه پرگار مرگ / همه حکمت او پرستار مرگ

رود چون نهنگ آب‌دزدش به یم / ز طیاره او هوا خورده بم

تفنگش به کشتن چنان تیزدست / که فرشته مرگ را دم گسست

فرست این کهن‌بله را در فرنگ / که گیرد فن کشتن بی‌درنگ (همان: ۲۸۷-۲۸۸)

بنابراین چنین تمدنی دلسوز دگران نخواهد بود که بخواهیم از آن‌ها امید تعالی کشورهای اسلامی را

داشته باشیم و حماقت است اگر دیگر جوامع انسانی بخواهند از غرب امید پیشرفت بدارند:

دانی از افرنگ و از کار فرنگ / تا کجا در بند زنار فرنگ؟

زخم از او، نشتر از او، سوزن از او / ما و جوی خون و امید رفو؟

هوشمندی از خم او می‌نخورد / هر که خورد، اندر همین میخانه مرد (همان: ۴۷۹)

اقبال در این مورد حتی با استعاره شاهین و مرغ، هرگونه امید به غرب را کاملاً نادانی و مردود می‌شمرد:

تورا نادان امید غمگساری‌ها ز افرنگ است / دل شاهین نسوزد بهر آن مرغی که در چنگ است (اقبال

لاهوری، ۱۳۶۱: ۲۸)

وانگهی از نظر اقبال، غرب در آستانه فروپاشی است. از منظر او، مغرب‌زمین با وجود دستاوردهای

علمی، نظامی و هنری، با بحران‌های تمدنی عمیقی دست‌به‌گریبان است. مشکلاتی که غرب مدرن را به

مرحله «بسمل» (تقلاهای واپسین) پیش از فروپاشی رسانده است (اقبال لاهوری، ۱۳۴۳: ۳۰۶؛ همو، ۱۳۶۱: ۴۷۷؛ ۱۳۴۳: ۱۴۸)؛ بنابراین باید این واقعیت را درک نمود که الگوی فرنگ، بن‌بستی است که گشودگی برای معضلات انسان مسلمان شرقی نمی‌گشاید. بدیهی است انتظار کمک از تمدن شیادی که در حال فروپاشی است و تلاش برای نزدیک شدن به آن، بلاهت و به‌دام‌افتادن است. در این هنگامه تنها باید از آن عبرت آموخت و تنها باید محسناتش را هوشمندانه برگزید و در تمدن‌سازی نوین خود هضم نمود و لاغیر!

۳-۶. الگوی تمدنی پیشرفت اسلامی

پرسش سوم: بر اساس منظومه فکری اقبال لاهوری، الگوی بومی پیشرفت برای جهان اسلام چه ویژگی‌هایی دارد؟ (الگوی اسلامی پیشرفت در اندیشه اقبال)

بعد از گذار از غرب‌زدگی اکنون باید دید طرح اقبال برای پیشرفت جوامع اسلامی کدام است؟ پاسخ آغازین و نهایی اقبال این است که مسلمانان باید قوی و قدرتمند شوند: «اهل حق را زندگی از قوت است» (اقبال لاهوری، ۱۳۶۱: ۴۷۸)؛ چرا که با قدرت است که پیشرفت حاصل می‌شود:

جذب و استیلا شعار قوت است / فتح، راز آشکار قوت است (همان: ۱۰۲)

او حتی معتقد است اگر تمدن و فرهنگی، قدرتمند باشد (هرچند باطل)، حق جلو می‌نماید؛ بنابراین بر فرض محال، حتی اگر حق هم نبودیم، می‌بایست برای بازسازی تمدنی خویش، عطوفت را به کناری نهاده و در طلب قدرت و اقتدار برمی‌آمیدیم (همان: ۱۱۷). به همین سبب، این فرزانه لاهور، فراتر از دیگر اندیشورزان، آن مسلمانی را که عزمی در تحصیل قدرت و اقتدار نداشته باشد، «نامسلمان» خوانده است (اقبال لاهوری، ۱۳۹۴: ۱۶۷)؛ بنابراین نیل به قدرت، همان الگوی اسلامی پیشرفت مورد نظر اقبال است. این طرح را می‌توان این‌گونه تقریر نمود:

۱-۳-۶. آرزو داشتن و ناامید نبودن

بعد از نفی غرب‌زدگی، اولین گام پیشرفت، دغدغه داشتن و امیدوار به آینده بودن است. اقبال از اینکه می‌دید مسلمانان دارای درد نیستند و به وضع موجود رضایت داده‌اند احساس رنج می‌کرد و این بی‌خیالی را بیماری مسلمانان و بلکه مرگی دانسته که دواي آن آرزو داشتن است:

مرگ را سامان ز قطع آرزوست / زندگانی محکم از لا تقنطوا است

تا امید از آرزوی پی هم است / ناامیدی زندگانی را سم است (اقبال لاهوری، ۱۳۶۱: ۱۴۶)

۲-۳-۶. طرح «فلسفه خودی» یا «بازگشت به خویشتن»

اقبال لاهوری «فلسفه خودی» را به عنوان هسته مرکزی الگوی پیشرفت تمدنی اسلامی مطرح می‌کند که ماهیتاً یک راهبرد عملی روان‌شناختی اجتماعی (نه مکتب فلسفی نظری) برای خروج مسلمانان از انفعال تمدنی و پیشرفت اسلامی است (اسلامی ندوشتن، ۱۳۷۰: ۲۳). این مفهوم سه کارکرد اساسی دارد:

۱. شرط تحقق اهداف: تمرکز بر «خودی» به مثابه پیش‌نیاز ضروری پیشرفت فردی و جمعی (اقبال،

۱۳۷۲/۲: ۶۵۹)؛

۲. پیش شرط الهی: کمک‌رسانی خداوند منوط به احیای خودی در انسان است («به آن مؤمن خدا

کاری ندارد / که در تن، جان بیداری ندارد»؛ اقبال، ۱۳۶۱: ۵۴۶)؛

۳. معیار پیشرفت یا انحطاط: توجه به خودی محرک پیشرفت، و دلبستگی به غیر عامل عقب‌ماندگی

است:

آنچه از خاک تو رُست ای مرد حرّ / آن فروش و آن بیوش و آن بخور

آن جهان‌بینان که خود را دیده‌اند / خود گلیم خویش را بافیده‌اند (اقبال لاهوری، ۱۳۶۱: ۴۸۰)

آه از قومی که چشم از خویش بست / دل به غیرالله داد، از خود گسست

تا خودی در سینه ملت بمرد / کوه کاهی کرد و باد او را ببرد (همان: ۴۷۳)

اقبال این مفهوم را به منزله «خلق ارزش‌ها و آرمان‌ها و تلاش برای تحقق آن‌ها» تعریف می‌کند

(حجازی، بی‌تا: ۲۳). این چارچوب با تقویت عاملیت خلاق، مبارزه با خودباختگی فرهنگی و احیای هویت

اسلامی، زیرساخت‌نوسازی تمدنی را فراهم می‌سازد. تأثیر این ایده در دیدگاه اندیشمندانی چون علی

شریعتی در نظریه «بازگشت به خویشتن» نشان‌دهنده ظرفیت آن به عنوان پادزهر انفعال تمدنی و پایه‌ای برای

بازخوانی خلاقانه میراث اسلامی در جهان معاصر است.

۱-۲-۳-۶. وجوه معرفت‌شناختی فلسفه خودی؛ انگاره‌های سلبی و وجوه هویت‌بخش

(الف) انگاره‌های سلبی فلسفه خودی اقبال در پاسخ به پرسش هویتی «بازگشت به کدام خودی؟»،

انگاره‌هایی مانند باستان‌گرایی و ملی‌گرایی را بیگانه از جوهره خودی می‌داند. او این عناصر را انحراف و

توطئه تمدن غرب علیه پیشرفت جهان اسلام می‌داند (جاوید اقبال، ۱۳۷۲، ج ۲: ۸۶۰). به‌زعم وی، غرب

با آگاهی از خیزش هویت‌جویی مسلمانان، عمداً گفتمان ملی‌گرایی و نیز باستان‌گرایی را جایگزین اسلام

کرده تا این جنبش را مصادره به مطلوب کند؛ به همین سبب اقبال ملی‌گرایی را تله‌ای تمدنی می‌خواند که با تفرقه‌افکنی میان امت اسلامی، مانع بازیابی هویت اصیل مبتنی بر وحدت دینی می‌شود:

با وطن پیوست و از خود درگذشت / دل به رستم داد و از حیدر گذشت

نقش باطل می‌پذیرد از فرنگ / سرگذشت خود بگیرد از فرنگ (اقبال لاهوری، ۱۳۶۱: ۴۲۷-۴۲۸)

علی شریعتی نیز تأکید می‌کند که «خودی» به مثابه بازگشت به سنت‌های مشرق‌زمین - به‌ویژه عناصر خرافه‌آمیز آن - تفسیر نمی‌شود. او چنین قرائتی را خود شکلی جدید از تقلید «میمون‌وار» و «مهوع» از غربی‌ها و آمریکایی‌ها می‌داند که ماهیتاً در تضاد با گهر فلسفه خودی اقبال است (شریعتی، ۱۳۸۰: ۱۱۳). این نقد شریعتی از مقصود اقبال دو لایه دارد: هم «نفی سنت‌گرایی غیرانتقادی» است به این معنا که احیای رسومات پیشینیان بدون پالایش خرافات، انحراف از خودی حقیقی است؛ و هم «تشخیص تقلید معکوس» می‌باشد؛ یعنی گرایش به سنت‌های بومی تحریف‌شده، واکنشی معکوس ولی هم‌سانِ غرب‌زدگی است که خود نوعی وابستگی فکری محسوب می‌شود و باید از آن احتراز شود.

ب) وجوه هویت‌بخش فلسفه خودی بازگشت به آموزه‌های اصیل اسلامی کُنه فلسفه خودی اقبال است. او با تعمق در تاریخ تمدن اسلامی به این استدلال می‌رسد که اقتدار علمی و تمدنی مسلمانان در صدر اسلام، محصول پابندی به اسلام بود، و انحطاط پسین، ناشی از فقدان این چارچوب هویتی است (اقبال، ۱۳۶۸: ۴۶). بنابراین تأکید نظام‌مند بر هویت‌سازی دین‌محور، چارچوبی برای نوزایی و پیشرفت تمدنی خواهد بود.

اصرار فراوان اقبال بر این معنا تا آنجا پیش رفت که از سوی منتقدان غربی به گرایش‌های پان‌اسلامیستی و غیریت‌سازی گفتمانی در تقابلِ راهبردی با «دیگری غربی» متهم گردید (اقبال، ۱۳۷۲، ج ۲: ۷۰۲-۷۰۳؛ شفیق، ۱۳۹۵: ۱۱۷-۱۱۸). اقبال در کنکاش عناصر نهفته در این جوهره، «بازگشت به قرآن به مثابه متن وحیانی»، «انس با پیامبر به عنوان الگوی عملی زیست مؤمنانه» و «التزام به شریعت به منزله چارچوب هنجاری» را اصطیاد می‌کند و همه این مفاهیم را احیاگرِ قدرت و پیشرفت جوامع اسلامی می‌داند:

صد جهان باقی است در قرآن هنوز / اندر آیاتش یکی خود را بسوز (اقبال لاهوری، ۱۳۶۱: ۵۰۳)

چون مسلمانان اگر داری جگر / در ضمیر خویش و در قرآن نگر

صد جهان تازه اندر آیات اوست / عصرها پیچیده در آنات اوست

یک جهانش عصر حاضر را بس است / گیراگر در سینه دل معنی رس است
چون کهن گردد جهانی در برش / می دهد قرآن جهانی دیگرش (همان: ۳۵۸)
هر که عشق مصطفی (ص) سامان اوست / بحر و بر در گوشه دامن اوست (اقبال لاهوری، ۱۳۶۱: ۲۴۱)

اقبال در همان منظومه «پارلمان ابلیس» از زبان ابلیس بیان می کند که تمام ترس شیطان این است که شریعت پیامبر در جهان فرصت ظهور و بروز داشته باشد (ذاهب، ۱۳۹۷: ۲۷). وی در فلسفه خودی تاکید بسیاری بر احیای شریعت محمدی دارد:

از شریعت احسن التقویم شو / وارث ایمان ابراهیم شو (اقبال لاهوری، ۱۳۶۱: ۴۷۰)
شرع برخیزد ز اعماق حیات / روشن از نورش ظلام کائنات
هست دین مصطفی دین حیات / شرع او تفسیر آیین حیات (اقبال لاهوری، ۱۳۶۱: ۱۷۰) و...
۳-۳-۶. تأکید بر عنصر اجتهاد در فرهنگ اسلامی

اقبال در پروژه خود و برای تدقیق الگوی پیشرفت اسلامی، بر عنصر اجتهاد تأکید می ورزد و رکود ۵۰۰ ساله فقهی را عامل اصلی انحطاط مسلمین معرفی می کند (اقبال، ۱۳۶۸: ۱۶۷). وی در مقاله «اصل حرکت در ساختمان اسلام» عوامل تعطیلی اجتهاد در فقه اهل سنت را ریشه یابی تاریخی می کند (اقبال، ۱۳۷۲: ۵۰۴) و ضمن حسرت، ضرورت تدوین فقه پویا از رهگذر اجتهاد برای حل معضلات کنونی را خواستار می شود (الهی، ۱۳۸۵: ۵۲۳). او در پی جویی فقه پویا، الگوی شیخ فضل الله نوری (شورای فقهی ناظر بر قوانین مجلس) را می پسندد و آن را همچون مکانیسمی برای سازگاری شرع با الزامات معاصر به تمام جهان اسلام توصیه می کند (اقبال، ۱۳۶۸: ۱۶۵-۱۸۸). این توصیه و تلاش اقبال برای احیای اجتهاد با واکنش تند محافل فقهی اهل سنت مواجه شد و به صدور فتوای تکفیر علیه وی منجر گردید (اقبال، ۱۳۷۲، ج ۲: ۵۰۱). با این حال، اقبال با استواری بر این دیدگاه، اجتهاد را نیاز بنیادین پیشرفت جوامع اسلامی در عصر حاضر می خواند (همان).

۴-۳-۶. نفی قضا و قدر مذموم و تأکید بر تلاش و کوشش

نظریه پیشرفت اقبال، تفسیر جبرگرایانه یا تقدیرگرایانه انفعالی از مفهوم قضا و قدر را برنمی تابد و آن را مانعی ساختارشکن در مسیر پیشرفت تمدن اسلامی تحلیل می کند. اقبال ریشه های این گفتمان را در تحریف

سیاسی بنی‌امیه برای توجیه رویدادهای تاریخی چون کربلا می‌داند (اقبال، ۱۳۶۸: ۱۲۷)؛ تحریفی که به‌عنوان پارادایم غالب تا دوران معاصر تداوم یافته است.

اقبال با استناد به شعر خود استدلال می‌کند که سرنوشت ملت‌ها نه در قبول انفعال، بلکه در «نوشتن تقدیر به دست خویش» شکل می‌گیرد (اقبال، ۱۳۶۱: ۵۳۲). اگرچه او به‌عنوان مثاله مسلمان، اصل قضا و قدر الهی را می‌پذیرد (همان: ۳۹۴)، اما با طرح پرسشی معرفت‌شناختی («مگر کسی از تقدیر آگاه است؟») این باور را از جبرگرایی متمایز می‌سازد که اتفاقاً و بلکه ضرورتاً جهل ذاتی انسان نسبت به تقدیر، نه توجیه‌گر که باید محرک کنشگری مضاعف باشد و هست:

معنی تقدیر کم فهمیده‌ای / نی خودی را نی خدا را دیده‌ای (دیوان اقبال: ۳۹۴)

این تمایزگذاری، خصیصه فکری اقبال در تبدیل الهیات اسلامی از گفتمان انفعالی به نظریه مسئولیت‌پذیری فعال جهت نیل به پیشرفت است. در دیوان شعری او - به‌مثابه پروژه زیبایی‌شناختی احیای تمدنی - نیز با طرد واژگان عرفان انفعالی (شراب، ساقی، شاهد، و...) و جایگزینی نظام استعاری پویا (شمشیر، انقلاب، شاهین، امواج خروشان)، الگویی زبانی برای «تحركبخشی جهان اسلام» خلق شده است. این چرخش گفتمانی، حتی «عشق» را از حوزه ذوقی به عرصه کنش اجتماعی منتقل می‌کند: «عاشق آن است که تعمیر کند عالم خویش» (همان: ۳۸) و شاکله «الهیات عمران‌محور» اقبال را شکل می‌دهد و حتی عرفان عزلت‌گزین را به پروژه تمدن‌سازی پیوند می‌زند.

اقبال لاهوری در هندسه فکری خویش و در ترسیم الگوی پیشرفت تمدنی، به طرد رادیکال گفتمان انفعالی «سازش با زمانه» - که به تعبیر شریعتی (۱۳۸۰: ۳۶) رویکردی محافظه‌کارانه است - می‌پردازد و در مقابل، پارادایم «کنش انقلابی» را به‌مثابه موتور محرکه تاریخ طرح‌ریزی می‌کند. وی با وارونه‌سازی شعار تسلیم‌گرایانه رایج، آن را از «زمانه با تو نسازد، تو با زمانه بساز» به بیانیه تهاجمی «زمانه با تو نسازد، تو با زمانه ستیز» ارتقا می‌دهد. این چرخش پارادایمی، جوامع اسلامی را نه به انفعال و قبول جبر تاریخی، که به مهندسی فعالانه و آگاهانه شرایط و نقش‌آفرینی در ساختن آینده‌ای مطلوب فرامی‌خواند. این ایده بنیادین، تنها در قالب مفاهیم انتزاعی باقی نمی‌ماند، بلکه در کالبد استعاره‌های پیاپی و تصاویر شاعرانه‌ای که در

سراسر دیوان اشعارش موج می‌زند، تجسد یافته و جان می‌گیرد؛ از جمله:

• «در جهان شاهین بزی شاهین بمیر» (استعلا از طریق مبارزه)؛

- «ته و بالا کن این عالم» (دگرگونی ریشه ساختارها)؛
- «گله از سختی ایام بگذار / که سختی ناکشیده کم عیار است» (تحقیر آسایش طلبی)؛
- «به ضرب تیشه بشکن بیستون را» (شکستن تابوهای تاریخی)؛
- «حذر ز بیعت پیری که مرد غوغا نیست» (نفی عرفان انزواگرا)؛
- «رمز حیات جوینی جز در تپش نیایی» (تقدیس تپش حیات)؛
- «تیر و سنان و خنجر و شمشیرم آرزوست» (آرمان‌پردازی جهادی) (اقبال لاهوری، ۱۳۶۱: ۴، ۱۵، ۴۳۵، ۵۵۱، ۵۵۲).

همچنین اقبال در تقابلی هوشمندانه با گزاره مادی‌گرایانه موسولینی («هر که آهن دارد، نان دارد»)، با اصلاح آن به «هر که خود آهن شود، همه چیز دارد»، هسته فلسفه پیشرفت خویش را ترسیم کرده است (اقبال، ۱۳۷۲/۲: ۶۵۹). وی این «آهین‌شدگی وجودی» را در الگوی امام علی (ع) - متجلی در لقب «کرار» (پیکارگر نستوه) - عینیت می‌بخشد و در شعر «پس چه باید کرد» بر آن تأکید می‌ورزد که حیات امت اسلامی، تنها در سایه تجسد روحیه «کراری» ممکن است: «نیست ممکن جز به کراری حیات» (همان: ۵۰۲). این گزار از الگوی ابزاری موسولینی (تکیه بر منابع مادی) به پارادایم اقبالی («خود آهین‌شدن» نه «فقط آهن داشتن»)، جوامع اسلامی را به بازآفرینی اراده تمدنی بر مبنای اسوه علوی فرامی‌خواند و الگوی اسلامی پیشرفت را تکمیل‌تر می‌کند.

۵-۳-۶. ضرورت وحدت امت اسلامی

الگوی اسلامی پیشرفت در اندیشه اقبال لاهوری، وحدت امتی را در هیئت زیرساخت تمدنی گریزناپذیر تلقی می‌کند. وی ضرورت وحدت امت اسلامی را هم از منظر الهیات اجتماعی اسلام (با استناد به جمعی بودن مناسک، نماز جماعت و تأکید بر قبله واحد) و هم از رهگذر ریخت‌شناسی شریعت (نفی نژادپرستی و اصالت تقوا که در دین بر آن تأکید شده است) مستدل می‌سازد (اقبال، ۱۳۶۸: ۶-۷). اقبال حتی عبادت فردی را در خدمت انس جمعی با محبوب تفسیر می‌کند، زیرا اجتماع را بستر تحقق اراده الهی می‌داند (همان: ۶).

در تقابلی تطبیقی، وی نظام‌های کاستی (همچون هندوئیسم) را ضد وحدت دانسته (همان: ۱۰۸) و در برابر آن، سوره اخلاص در اسلام را مبین وحدت وجودی و نافی ملی‌گرایی می‌شمارد:

گفت تا کی در هوس گردی اسیر / آب و تاب از سورة اخلاص گیر (اقبال، ۱۳۶۱: ۱۸۹)

اقبال از منظر قدرت‌شناسی نیز، وحدت را مولد قوت و تفرقه را مهلک توان امت می‌داند:

اهل حق را زندگی از قوت است / قوت هر ملت از جمعیت است (همان: ۱۹۳-۱۹۴)

بر این پایه است که هر گفتمان گسست‌آفرینی (به‌ویژه ناسیونالیسم) در چارچوب الگوی پیشرفت

اسلامی طرد می‌شود:

گر نسب را جزو ملت کرده‌ای / رخنه در کار اخوت کرده‌ای (همان: ۱۹۳-۱۹۴)

همچنین اقبال لاهوری وحدت اسلامی را در ساحت کنشگری‌های سیاسی اجتماعی خویش نیز پیگیری می‌نمود. وی ابتدا با تأکید بر انسجام درون‌هندی مسلمانان (اقبال، ۱۳۷۲، ج ۲: ۶۸۹) و ابراز تأسف از تفرقه به‌عنوان عاملی بازدارنده (همان: ۷۲۱)، حتی با گروه‌های دگراندیش (قادیانیه، سیک‌ها، هندوها) برای استیفای حقوق مسلمانان تعامل سازنده برقرار کرد. در سطح فراملی، حمایت فعال او از مسئله فلسطین با نقد استعمار غرب (همان: ۶۳۱، ۷۱۸؛ عرفانی، ۱۹۸۱: ۱۳۴) و رهبری «کمیته کشمیر کل هند» برای دفاع از مسلمانان محروم کشمیر (اقبال، ۱۳۷۲/۲: ۶۹۶) تا حد ممنوعیت ورود به این ایالت توسط دولت هند (همان: ۶۱۰) تجلی یافت. این فعالیت‌های وحدت‌محور، موجبات اتهامات پان‌اسلامیسم و فاشیسم اسلامی را نیز برای وی فراهم آورد (شفیق، ۱۳۹۵: ۱۱۹)؛ لیکن در چارچوب اندیشه اقبال، همگی این کنشگری‌ها در راستای احیای هویت امت واحد اسلامی و ساخت الگوی اسلامی پیشرفت لازم و قابل تحلیل است.

۴-۶. راهکار اجرایی عملیاتی تحقق الگوی پیشرفت اسلامی

پرسش چهارم عبارت بود از اینکه: با تکیه‌گاه اندیشه اقبالی، چه سازوکارهایی برای عملیاتی‌سازی الگوی مطلوب پیشرفت اسلامی می‌توان ارائه نمود؟ (راهکارهای عملیاتی الگوی اسلامی پیشرفت)

اقبال لاهوری در اینجا و برای عملیاتی نمودن الگوی پیشرفت جوامع اسلامی، بر تربیت انسان‌های مسئولیت‌پذیر تأکید ویژه دارد (۱۳۹۴: ۱۶۱)؛ امری که با خلأ پایدار در این جوامع مواجه است. وی به همین

سبب، «اصلاح بنیادین نظام آموزشی» را راهکار محوری دانسته است تا موجب اجرایی‌سازی الگوی اسلامی

پیشرفت گردد. طرح وی برای اسلامی‌سازی نهاد آموزش، متضمن استلزامات مشخصی است:

۱-۴-۶. پرهیز از آموزش غرب‌محور و تولید غرب‌زدگان

اقبال لاهوری، تراژدی نظام آموزشی کشورهای اسلامی را در این می‌داند که با بودجه جوامع اسلامی، بردگان فکری وفادار به غرب پرورش می‌دهد. این نظام، به جای تربیت مسلمانان آشنا با میراث خویش و مسلح به علوم جدید، فردی غرب زده می‌سازد که نسبت به تاریخ و بزرگان اسلام (مانند ابوریحان، ابن خلدون و...) بی اطلاع، اما در شناخت غرب (نیوتن، ولتر و...) متخصص است. این مسخ هویتی برنامه ریزی شده، جوان مسلمان را بیگانه‌ای معتقد به برتری غرب بار می‌آورد (۱۳۹۴: ۱۶۶).

اقبال متهورانه می‌گوید: «رُک و راست بگویم با دعوت او (جوان مسلمان) به مطالعه دائم ادبیات غربی و غفلت مطلق از تجربه مشترک جامعه‌اش، حیات ذهنی او را کاملاً اسلام‌زدایی کرده‌ایم» (اقبال لاهوری، ۱۳۹۴: ۲۰۱). سپس اقبال به بیتی از یک شاعر اردوزبان استشهد می‌کند که گفته است: «آموزش، قلب انسان را متحول می‌کند» (اقبال لاهوری، ۱۳۹۴: ۲۰۱).

اقبال لاهوری به هر روی هشدار می‌دهد که بیگانگی جوان مسلمان با میراث خویش، هم در سطح فردی و هم جمعی، به فروپاشی هویت می‌انجامد. وی معتقد است گسست تداوم آگاهی فردی (اقبال، ۱۳۹۴: ۱۹۹) و اختلال در انتقال منظم تجارب تاریخی به نسل جدید (اقبال، ۱۳۶۸: ۱۷۰-۱۷۱)، یگانگی هویتی را در هم می‌شکند و جامعه را از سرچشمه حیات بخش حافظه جمعی و پیوند با گذشتگان (اقبال، ۱۳۹۴: ۱۶۶) محروم می‌سازد؛ پس در این زمینه چاره‌ای جز دگردیسی برنامه ریزی شده در کالبد نظام آموزشی نیست.

۲-۴-۶. پرهیز از آموزش تخصص محور فارغ از تعهد

از منظر اقبال، نظام آموزشی مسلمانان صرفاً نظام آموزشی است و نه پرورشی. این سیستم به جای تقویت اراده‌ها بر تقویت هوش تمرکز کرده است و به عوض اینکه اراده انسان را بسازد، تفکر انسان را مورد نظر دارد. به بیان دیگر، همه همش متخصص سازی است و نه متعهد پروری و به جای آنکه در اندیشه روشن کردن خرد افراد باشد، در پی پر کردن انبان ذهن آن‌هاست. اینجاست که اقبال بی‌واهمه می‌گوید: بحران مهم‌تر این است که «نظام آموزشی تقلیل یافته به آموزش صرف، اراده سازی را فدای هوش پروری کرده و متعهد پروری را در پای تخصص سازی قربانی می‌کند» (همان: ۱۶۷). در واقع، باغبانی ذهن به جای روشنگری خرد جایگزین شده است. به همین سبب، اقبال اشاره می‌دارد که:

«اعلام می‌کنم که احترام بیشتری برای یک کاسب بی سواد قائلم تا یک دانشگاه رفته باهوش با فرهنگ

بالا! کاسبی که نان را با صداقت و شرافت به دست می‌آورد، در بازوانش برای حفاظت از همسر و فرزندانش در زمان‌های مصیبت و دشواری نیروی کافی دارد؛ اما آن دانشگاه‌رفته با فرهنگ، دارای صدای پایینِ محبوب که گواه و نشان کمبود روح در بدن اوست، کسی است که برای سلطه‌پذیری و تسلیمش به خود می‌بالد... فرزندان فاسد و بی‌اخلاقی برای جامعه‌اش تولید می‌کند» (همان: ۱۶۳).

اقبال البته منکر تخصص نیست. خودش نیز متخصص است؛ به اخذ علوم از غرب نیز نظر دارد؛ اما نکته مهم این است که ما مسلمانیم و اقبال می‌گوید: «بدون تردید انسان مسلمان باید با رشد نظریات مدرن هماهنگ شود و پا به پای آن‌ها پیش رود اما فرهنگ او باید به طور عمده دارای خصوصیت و شخصیت مسلمانی باقی بماند» (همان: ۲۰۳). همچنین اقبال به دنبال پیشرفت جوامع اسلامی و قدرتمند شدن جهان اسلام است؛ بنابراین نظام آموزش باید مسلمان متعهد متخصص بسازد. چنان‌که گفته است: «اگر می‌خواهیم که انسان‌هایی کارآمد، کاسبانی منصف، صنعت‌گرانی نیک، و بالاتر از همه شهروندانی خوب تربیت کنیم، باید ابتدا از آن‌ها مسلمانی خوب بسازیم» (همان: ۲۱۱)؛ در حالی‌که سوگمندانه نظام آموزشی جوامع اسلامی، «نامسلمان» تربیت می‌کند (همان: ۱۶۷). از نظر اقبال، اساساً دل‌نگرانی سید جمال در منازعه با سرسید احمد خان نیز همین مسأله آموزش بود (همان: ۲۰۱).

اقبال لاهوری البته ضمن پذیرش ضرورت تخصص و بهره‌گیری از علوم غربی، بر حفظ هویت اسلامی به منزله اصل بنیادین در فرآیند نوسازی تأکید می‌ورزد و معتقد است: «هم‌سویی با نظریات مدرن نباید به قیمت زوال خصیصه‌های فرهنگی مسلمانی تمام شود» (همان: ۲۰۳). وی نظام آموزشی را مسئول تربیت «مسلمان متعهد متخصص» می‌داند؛ زیرا «تربیت شهروندان شایسته منوط به ساختن مسلمانان اصیل است» (همان: ۲۱۱). این در حالی است که نظام‌های آموزشی موجود در جهان اسلام به جای پرورش هویت دینی، «نامسلمان» تحویل جامعه می‌دهند (همان: ۱۶۷). به زعم اقبال، محور منازعه سید جمال‌الدین اسدآبادی و سرسید احمد خان نیز همین دغدغه بود (همان: ۲۰۱).

۳-۴-۶. پرهیز از آموزش کارمندمحور

اقبال لاهوری نظام آموزشی را نقد می‌کند؛ زیرا به جای پرورش انسان‌های بزرگ، صرفاً «کارمند» و به تعبیر او «دریوزه» و «گدای شغل» تولید می‌کند. وی تأکید دارد که زندگی فراتر از امرار معاش روزمره، به معنای «شکل‌دهی به شخصیتی سالم و بازتاب‌دهنده آرمان‌های ملی» است (۱۳۹۴: ۱۶۱-۱۶۵).

بنابراین، خواهان ایجاد آموزش صحیح برای این هدف بود، تا آن‌جا که کرسی استادی فلسفه در دانشگاه لاهور را در اعتراض به همین کاستی‌ها ترک کرد و درباره علت آن گفت:

«من چند روز استاد بودم و به این نتیجه رسیدم که در استادی دانشگاه‌های هندوستان کار علمی انجام نمی‌شود؛ اما آدم مجبور می‌شود ناراحتی‌های کار را تحمل کند. یک بار برای حاضر و غایب کردن دانشجویان مجبور شدم با مدیر دانشکده درگیر شوم و مدیر نیز با من طوری صحبت کرد که انگار با یک کارمند معمولی صحبت می‌کند. از آن روز به بعد دلسرد شدم و با خود عهد کردم از کار نوکر مآبانه خودداری کنم» (اقبال، ۱۳۷۲، ج ۲: ۵۷۰).

او به همین سبب هرگز استادی در دیگر دانشگاه‌های هندوستان آن زمان را نپذیرفت.

۴-۴-۶. لزوم فراگیری علوم غربی

علامه اقبال لاهوری با تأکید بر پیوند ذاتی علم و قدرت، پیشرفت امت اسلامی را منوط به تولید دانش کاربردی می‌داند، چنان‌که می‌گوید: «علم اشیاء داد مغرب را فروغ» (اقبال، ۱۳۶۱: ۲۴۰). وی از این منظر هرگونه دانش صرفاً نظری فاقد خروجی عملی را طرد می‌کند:

من آن علم و فراست با پر کاهی نمی‌گیرم / که از تیغ و سپر بیگانه سازد مرد غازی را (همان: ۸)
و در عین حال، با استناد به آیات قرآنی (اقبال، ۱۳۶۸: ۱۷-۲۴) و روایات نبوی، مَهر شرعی بر آموختن علوم - حتی از غرب - می‌زند. اشاره اقبال در اینجا به دسته‌ای از روایات است که می‌فرمایند: «خذوا الحکمة و لو من المشرکین / الکافرین / اهل النفاق» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲: ۹۷-۹۹). او با این شعر سخن خویش را بیان داشته است که:

گفت حکمت را خدا خیر کثیر / هر کجا این خیر را بینی بگیر (اقبال لاهوری، ۱۳۶۱: ۲۴۰)
اقبال همچنین با دیرینه‌شناسی علم جدید، ادعای انفکاک علوم جدید غربی از سرچشمه‌های اسلامی را مردود می‌داند و با استناد به تاریخ علم («حکمت اشیاء فرنگی‌زاد نیست... این گهر از دست ما افتاده است»؛ ۱۳۴۳: ۴۳۰)، بازپس‌گیری میراث علمی تمدن اسلامی را تکلیف دینی مسلمانان معاصر قلمداد می‌کند.

۴-۴-۵. لزوم تلفیق دانش و معنویت

در کانون اندیشه اقبال، دو بال به‌هم‌پیوسته علم و معنویت به‌مثابه الزامات معرفتی پیشرفت تمدن

اسلامی شناسایی می‌شوند. تحلیل تطبیقی وی از گسست این هم‌بنیادگی در تمدن غرب، سه بحران ساختاری را عیان می‌سازد که عبارتند از:

۱. تضاد پارادایمی سلطه بی‌بدیل بر طبیعت، همراه با زوال ایمان به آینده؛

۲. فروپاشی سرمایه معنوی در چرخه خودویرانگر خودمحوری و انباشت ثروت حرام؛

۳. گسست هستی‌شناسانه از لایه‌های متعالی وجود و انحطاط به زیست‌جهان تک‌بعدی.

در نتیجه این سه‌گانه بحران‌زا، غرب در فلج تمدنی ناشی از عقلانیت بی‌پناه محبوس ساخته شده است (اقبال لاهوری، ۱۳۶۸: ۱۹۴، ۱۹۶). اقبال برای طرح پیشرفت جوامع اسلامی هشدار می‌دهد که از راه‌رفته غرب باید عبرت آموخت و در عملیاتی کردن الگوی پیشرفت، باید بر مدار ضرورت امتزاج علم و معنویت حرکت نمود. نیز اقبال در دیوان خود بارها درباره این جدایی علم از معنویت هشدار داده و از آن برحذر داشته است:

علم تا از عشق بر خوردار نیست / جز تماشاخانه افکار نیست

این تماشاخانه سحر سامری است / علم بی روح القدس افسونگری است (اقبال لاهوری، ۱۳۶۱: ۶۳)

علم بی عشق است از طاغوتیان / علم با عشق است از لاهوتیان (همان: ۳۶۴)

مباش ایمن از علمی که خوانی / که از وی روح قومی می‌توان کشت (همان: ۵۴۸) و...

۶-۴-۶. لزوم بهره‌گیری از منابع معرفتی جامع

اقبال با آسیب‌شناسی معرفت‌شناختی نسبت به تمدن اسلامی متقدم، آن را به دلیل انحصار در دام عقل‌گرایی انتزاعی ناکارآمد می‌داند؛ لذا ناتوان از تمدن‌سازی پویا بود، اما چرخش پسین دانشمندان مسلمان به سوی منابع وحیانی قرآن، زاینده پیشرفت و شکوفایی آن تمدن طلایی اسلامی شد. وی همچنین با نقد تجربه‌باوری تک‌بعدی تمدن غرب - که علی‌رغم دستاوردهایش، سایه‌های ویرانگر بر بشریت افکنده - الگویی ترکیبی را پیش می‌نهد. او بر این باور است که تحقق الگوی اسلامی پیشرفت، مستلزم بهره‌گیری هم‌زمان از چهار چشمه معرفتی قرآن‌پسند است که عبارتند از: عقل، تجربه، مکاشفه و تاریخ (اقبال، ۱۳۶۸: ۱۴۶).

۶-۴-۷. لزوم آموزش بانوان

اقبال همسان‌انگاری مطلق زن و مرد در گفتمان غربی را - که حقوقی مشابه و بدون تمایز قائل می‌شود

- به شدت به چالش می کشد و بر تفاوت های تکوینی و کارکردی این دو تأکید دارد (اقبال لاهوری، ۱۳۹۴: ۲۰۴) و سلامت جامعه را منوط به پذیرش این تمایزات می داند و تجربه شکست خورده همسان سازی در غرب را زائیده فردگرایی افراطی و شرایط ویژه اقتصادی آن دیار می خواند؛ رویکردی که به زعم او، بنیان خانواده و جامعه را در غرب به افول کشانده است؛ اما او مبتنی بر الگوی زیست مسلمانی اسلامی برای پیشرفت، آموزش طبقه زنان مسلمان را لازمه قدرتمند شدن و نیل به پیشرفت می داند.

اقبال آموزش هدفمند زنان را - آن گونه که شریعت ترسیم می کند - هم «ضرورتی دینی» و هم «نیازی زمینی» می داند. اقبال باور دارد که «زن، خزانه ایمان و حامل اصلی باور دینی» است و آموزش او - به ویژه در مقام معمار نسل آینده - باید ترکیبی از «معارف دینی عقلانی» و «علوم کاربردی» (تاریخ اسلام، اقتصاد بومی، بهداشت خانواده) باشد (همان).

۷. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

الگوی اسلامی پیشرفت از دیدگاه اقبال تنها با گذر از اندیشه سخت غرب‌زدگی و باور به معایب جهان غرب تدوین می‌یابد. بدون این راهبرد، ایمان به هرگونه الگوی پیشرفتی در جوامع اسلامی محال است؛ گویی ایمان به هر دو (غرب‌زدگی و پیشرفت) ممکن نیست. به تعبیر قرآن: «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ»؛ خدا در درون هیچ‌کس دو قلب ننهاده است (احزاب، آیه ۴).

از این‌رو نظریه پیشرفت اقبال، نه تقلید از غرب، بلکه «بازخوانی خلاقانه میراث اسلامی در افق جهان مدرن» است. بنابر الگوی اقبالی، سه گام بنیادین در مسیر پیشرفت تمدنی جهان اسلام وجود دارد. اقبال با تبدیل «نقد غرب‌زدگی» به «الگوی اسلامی پیشرفت»، مسیری را ترسیم می‌کند که عبور از بحران هویت تمدنی جهان اسلام، نه با گسست از دستاوردهای علمی بشری، که با بازسازی «خودی اسلامی» در پرتو اجتهاد پویا و وحدت امت ممکن می‌شود. تحقق این چشم‌انداز، منوط به تربیت نسلی است که «آهنین‌شدن وجودی» (به تعبیر اقبال) را بر «غلامی فکری» ترجیح می‌دهد.

در جدول زیر نمایی از چگونگی گذار از غرب‌زدگی و سپس الگوی پیشرفت اسلامی و طریق رسیدن به آن و چالش‌هایش آمده است:

محور اصلی	یافته‌های کلیدی	پیامد/دست‌اورد
گذار از غرب‌زدگی	- غرب‌زدگی: اسارت فکری و مصرف‌کنندگی منفعل - آسیب مدرنیته غربی: مادی‌گرایی افراطی، گسست معنوی، ریاکاری ساختاری، ستیزه‌جویی، پیشرفت خشونت‌محور	- نفی الگو برداری از غرب به‌عنوان راهکار پیشرفت - لزوم عبرت‌گیری از بحران‌های تمدن غربی
الگوی پیشرفت اسلامی	- خودی فعال: بازگشت به قرآن، سنت نبوی و شریعت - احیای اجتهاد: سازوکار پویای فقهی - وحدت امت: زیرساخت قدرت تمدنی	- ایجاد چارچوب بومی برای نوسازی تمدنی - تبدیل عرفان انفعالی به کنش اجتماعی

	-الهیات عمران محور: تبدیل تقدیرگرایی به تقدیرسازی	
-تربیت «مسلمان متعهد متخصص» -شکستن چرخهٔ بازتولید غرب زدگی	-بحران کنونی: تولید غرب زده های دیوان سالار -الزامات تحول: ▪ تلفیق دانش تجربی و معارف و حیانی ▪ بهره گیری از ۴ منبع معرفتی (عقل، تجربه، مکاشفه، تاریخ) ▪ آموزش هدفمند زنان ▪ جایگزینی «تعهدپوری» با «تخصص گرایی صرف»	اصلاح نظام آموزشی
-نیاز به بازمهندسی سیاست گذاری آموزشی -لزوم نقشه راه عملیاتی	-مقاومت نهادهای آموزشی وابسته به پارادایم غربی -فقدان زیرساخت های نهادی برای تحول	چالش های اجرایی
-گسترش پژوهش به عرصهٔ میدان -تدوین شاخص های ارزیابی پیشرفت تمدنی	-تطبیق عملی الگو در حوزهٔ سیاست گذاری آموزشی -سنجش تأثیر «خودِ فعال» در نوسازی تمدنی	افق پژوهشی آینده

۸. فهرست منابع

۱. اسلامی ندوشن، محمدعلی، (۱۳۷۰)، دیدن دگرآموز شنیدن دگرآموز، چاپ دوم، تهران: سپهر.
۲. اقبال لاهوری، محمد، (۱۳۴۳)، کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، با مقدمه احمد سروش، تهران: کتابخانه سنایی.
۳. اقبال لاهوری، محمد، (۱۳۶۱)، کلیات اشعار فارسی اقبال لاهوری، با مقدمه و حواشی م. درویش، تهران: سازمان انتشارات جاوید.
۴. اقبال لاهوری، محمد، (۱۳۶۸)، بازسازی اندیشه دینی در اسلام، ترجمه محمد بقایی ماکان، بی‌جا: ماکان، چاپخانه حیدری، چاپ اول.
۵. اقبال لاهوری، محمد، (۱۳۹۴)، سخنرانی‌ها، مقالات و نامه‌های علامه اقبال لاهوری، ترجمه محمد مسعود نوروزی، تهران: دانشگاه امام صادق.
۶. اقبال، جاوید، (۱۳۷۲)، زندگی و افکار علامه اقبال لاهوری، ترجمه دکتر شهیندخت کامران مقدم (صفیاری)، بی‌جا: آستان قدس رضوی، جلد ۲.
۷. آل‌احمد، جلال، (۱۳۴۱)، غرب‌زدگی، تهران: انتشارات رواق، چاپ اول.
۸. تقی‌زاده، سید حسن، (۱۲۹۸)، «نکات و ملاحظات»، مجله کاوه، شماره ۴.
۹. حجازی، فخرالدین، (بی‌تا)، سرود اقبال، تهران: انتشارات بعثت.
۱۰. دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، تهران: دانشگاه تهران، ج ۱۲.
۱۱. ذاهب، هدایت‌الله، (۱۳۹۷)، پارلمان ابلیس، بی‌جا: انتشارات اقبال.
۱۲. رانین، اسماعیل، (۱۳۵۷)، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم، جلد ۱.
۱۳. رمضان‌حسین‌آباد، حسین، (۱۴۰۳)، «مفهوم‌سازی الگوی پیشرفت...»، فصلنامه علمی مطالعات الگوی اسلامی پیشرفت، دوره ۱۲، شماره ۳، پیاپی ۳۱، تابستان ۱۴۰۳، ص ۷-۳۴.
۱۴. شریعتی، علی، (۱۳۸۰)، ما و اقبال، (مجموعه آثار جلد پنجم)، تهران: الهام.
۱۵. شفیق، خرم‌علی، (۱۳۹۵)، زندگی و زمانه ما، ترجمه آلمانا فاضلی، تهران: نشر ثالث.

۱۶. عرفانی، خواجه عبدالحمید، (۱۹۸۱)، ترجمه فارسی ضرب کلیم و شرح احوال اقبال، به کوشش دکتر محمد معزالدین، پاکستان: آکادمی اقبال.
۱۷. معین، محمد، (۱۳۸۱)، فرهنگ معین، تهران: آدنا: کتاب راه نو.
۱۸. موسوی خمینی، روح‌الله، (۱۳۷۸)، صحیفه امام خمینی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، جلد ۱۰.
۱۹. موسوی خمینی، روح‌الله، (۱۳۷۸)، صحیفه امام خمینی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، جلد ۱۱.
۲۰. موسوی خمینی، روح‌الله، (۱۳۷۸)، صحیفه امام خمینی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، جلد ۱۲.
۲۱. میرمعزی، سید حسین و رمضانی، حسین و شاکرین، حمیدرضا، (۱۳۹۵)، «نظام آرمان‌های الگوی پایه اسلامی ایرانی پیشرفت»، مجموعه مقالات ششمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت: الگوی پایه پیشرفت، تهران: مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت.
۲۲. الهی، مقبول، (۱۳۸۵)، برگ‌های نافرجام، کتاب‌های نانگاشته اقبال، در مجموعه ماهتاب شام شرق گزاره و گزینه اندیشه شناسی اقبال، محمد حسین ساکت، تهران: میراث مکتوب.